

اندر باب " دیداری و شنیداری "!!

آورده اند که اندر بلاد خون و خاکستر، اندر آنجا که هوای آن دود بودی و غذایش باروت، سربدر آورده چندی، مشق سربازی و سروری کردند و سیه را سپید گفتندی و سپید را سیه جلوه دادی و هر چه دل تنگ شان بگفتی، همان بکردندی. روزگار گاهی به کندی گذشتی و زمانی هم به تندی. هوا نیز اندر آن دیار سرد و طوفانی بودی و روزگار هم تیره و تار بنمودی. نان آن فراموش شدگان تاریخ، زهر و آب شان، خون جگر بودی و روز خوش شان، دندان دردی.

شاعر چه خوش گفتی:

" ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کاراند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری "

اما این زمان که دور خر خری و خرسواری بودی، دالر و پوند و یورو اندر کار بودی، تا تو نانی به کف آری و **په غفلت بخوری**. و چنان بودی که بوی دل آویز طلای سبز، یک مشت آدمک ها را چنان مست و سرشار نمودی که سر از پانشناختندی و خر لنگ خود نعل نمودی و راه آن بلاد خون و خاکستر در پیش گرفتندی. بقیه ها تقلید مار نمودندی و زدندی و خود افکار نمودندی.

اندر این میانه آنانی که چند صبائی خورجین ها از پوند و کلدار و درهم و دینار، به قیمت خون یتیم و بیوه و بیمار، پر نمودندی، به این مفت خوری چنان عادت بنمودی که گوئی راه برگشتی از ازل وجود می نداشتی. و چون منابع سرشار دالر و دینار مسدود گشتی، در فکر تومان و ریال اندر شدی. امروز اندر این دفتر و دیوان و فردا در آن دیگری، سر کشیدندی و گردن و کمر تا پا خم نمودندی تا مگر چهار قرانی بیشتر به سرمایه های باد آورده و به خارج انتقال داده، بیفزودی.

عمامه پوشکان چندی از دیار غیر، که چون گربه در کمین چربو بنشسته بودند، چون این اوضاع و احوال بدیدندی، دهن خریطه بگشادی و به شکار آماده شدند. و اما این شکار را تفاوتی با شکار آهو و پلنگ بودی. اندر این شکار چون عمامه پوشکان را یارای دیدن نبود و به مفت خوری و درپوزه گری عادت بنمودی، از شکار پلنگ بگذشتی و به شکار موش پرداختندی.

و چون اندر آن ناکجا آباد به خون و خاکستر خفته، موش های مکتب رفته را غم زر و زیور کور و کر نموده بودی، زود به دام عمامه پوشکان گرفتار آمدندی و کردندی آنچه نباید میکردندی.

آخذکان نو به دولت رسیده که میدان را شغالی دیدندی، قاموس لغات من درآوردی را در اختیار این موش های چاق و چله بگذاشتندی تا هر شام و پگاه و هر صبح و بیگاه از هر بیغوله دانی " دیداری و شنیداری"، آواز نحس و ناهنجار شان را بلند بنمودی و خلق الله را نا آرام و ناراحت و آشفته خاطر.

آخذکان عمامه پوش و محیل را از این طرفند زشت، دو هدف مورد نظر بودی. یکی که زبان و فرهنگ پر بار ما را به گند اصطلاحات من درآوردی و کس مخر خود که سخت نازیبا و سخت زبان گیر و گلو گیر بودی، آلوده بنمودی و از این راه یا بهتر گوئی، اندر این "چاه"، ملت آزاده ایرا غرق تفرقه های زبانی و فرهنگی نمودی و دیگری از بهم اندازی برادر با برادر، چنان آتشی بیفروختی که نه که ماندی و نه مه.

دوستی از روی لطف، شبی تلیفونکی بکشیدی و بعد سلامی داد سخن بدادی که روزکی، طبق معمول از سایتی به سایتی برقتی تا مگر چشمان خیره به رهش، با خبر خوشی از آن شهر و دیار فلک زده که دیر باری بودی از یاد آفریدگار برقتی، روشن شدی. آن دوست شفیق و آن یار بی دیار، این بگفتی و لحظه ای خاموش ماندی، بعد از لحظه ای که گوئی سالی بودی، آهی سوزناکی از دل پر درد برکشیدی و با گلوی گرفته ادامه دادی که اندر فلان سایت انترنتی و از فلان شخص این فلان که گاهی سرور بودی و گاهی سردار، گاهی سرباز بودی و گاهی ... ، عنوانی را زیب یا در حقیقت نازیب نوشته ای بدیدی که شاخ همی کشیدی. آنگاه لب به سخن بگشودی و همی

پرسیدی که "دیداری و شنیداری"، اندر کدام غیاث الغات و اندر کدام قاموس و فرهنگ لغات وجود داشتی و اندر کدام زبان و کدام کشوری رایج بودی که ما را سخت گلو گیر بودی و بس نا زیبا و نا بجا و نامأنوس و حیران بماندی که آن دوست را پاسخ چه بدادی. این "دیداری و شنیداری"، چه معنی داشتی و از کجا بیامدی و به کدام زبان تعلق همی داشتی. به فکر اندر شدی و لنگ لنگان راهی دیار ملاگکان قباپوش و عمامه دارد که کشوری را به تباهی و نیستی سوق دادندی و خون خلائق اندر جام کردند و از آن سرزمین آباد و آزاد، زندان ای بساختندی خونبار. هم اندران دیاران اشغال شده و آن سرزمین ذره و دار هم، چنین ناروای مضحک را بر زبان خود روا می نداشتندی که این گماشتگان بدکردار و این اجیران بی مقدار، بر زبان آبائی و اجدادی شان روا همی دارندی تا قرانی چند کمائی کنند.

عجب دور و زمانه ای بودی که همه را مار همی گزیدی و ما را بقه کور. چرا باید بجای "تلویزیون و رادیو"، اصطلاحات سخت نامأنوس و من درآوردی چند عمامه بسر قبا پوش بیخرد و جنایت گستر را قلقله نمودی و هم بخود توهمین روا داشتی و هم به زبان مادری و هم وطن و وطندار؟

اگر ریگی اندر کفش ندارندی، پس این تقلید بیمار گونه چرا؟ استفاده از این قباحات های صادراتی غیر، یا در مبادله با پول صورت گرفتی و یا هم از روی نادانی و تقلید بیمارگونه و روشنفکر مآبی .

اندر لغت نامه "دهخدا"، برای "دیداری"، فقط و فقط یک معنی آمده بودی:
(دیداری . (ص نسبی) منسوب به دیدار . رجوع به دیدار شود) || (ص لیاقت) درخور دیدن . سزاوار تماشای . از در دیدار . در خور رویت .)
و اندر همان لغت نامه یاد شده، برای شنیداری، هیچ موردی وجود می نداشتی و آمده بودی :
(هیچ موردی متناظر با "شنیداری" پیدا نشد.)

مرحبا بر روشنفکر مآبان فروخته شده، با این فهم تیز و این درک چون برق، که هر روز و هر ساعت اصطلاحات جدیدی بساختندی و بخورد خلائق بداندی. اصطلاحات ایکه هنوز در هیچ فرهنگ و هیچ لغت نامه و هیچ قاموسی وجود نداشتندی.

در فرجام این مختصر، دو مثال از این دو اصطلاح مضحک:
- دیروز در یک گزارش "دیداری"، **دیداریدیم** که دو نفر دزد، خری دزدیدند.
- در یک گزارش "شنیداری"، **شنیداریدیم** :

خلق را تقلید شان برباد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد